

سایه‌های سوخته

نوشته کامیلا شمسی، نویسنده پاکستانی

را از میان کتاب‌های او باز کنم، بسیار خوشحال بود، اما در سنین نوجوانی‌ام، اغلب اوقات، توجه مرا به نویسندگان خاصی جلب می‌کرد: پیتر کری، آنیتا دسای، کارونو ایشیگورو...

وقتی در یازده سالگی با همکاری بهترین دوستم، «رمان» نوشتم، مادرم به من طرز کار با واژه‌پرداز کامپیوتر تازه خریداری شده‌اش را یاد داد. چند سال بعد، پس از آن‌که با همکاری دوستم کتاب دیگری نوشتم، نیازم به پرورش و شکل‌دهی صدای Voice خودم را به من گوشزد کرد. این توصیه از موارد نادر دخالت او بود، چون همان‌طور که گفتم همیشه به من اجازه می‌داد خودم راه خودم را پیدا کنم و تمایل به اعمال فشار یا ابراز هیچ چشمداشت و آرزویی را هم نداشت. با وجود این، حتماً داستان‌هایم را می‌خواند و همیشه بیشتر به عنوان مادری مغرور واکنش نشان می‌داد تا منتقدی تحلیل‌گر و این پویایی تا امروز نیز همان‌طور باقی مانده است.

با شنیدن نامش می‌توان حدس زد که شرقی‌ست، اما با دیدن نگاه و لبخندش می‌توان به این اطمینان رسید. کامیلا شمسی پاکستانی‌الاصل است. در سال ۱۹۷۳ در کراچی متولد شده و در همین شهر درس خوانده و راستش را بخواهید برای ارائه چنین کارنامه‌ای بسیار جوان است.

کامیلا همیشه دلش می‌خواست نویسنده شود، مثل سه نسل پیشین از زنان خانواده‌اش و اکنون که نامزد دریافت «جایزه ارنج» شده، به شهامت و هنر آن‌ها ادای احترام می‌کند.

او را از زبان خودش بهتر بشناسیم: «من بین مجموعه چشمگیر کتاب‌های مادرم بزرگ شدم: این مجموعه با آگاهی از دشواری فراوان دسترسی به ادبیات انگلیسی‌زبان در کراچی دهه ۱۹۸۰، چشمگیرتر هم می‌شود.» او به‌طور کلی از این‌که اجازه می‌داد با زحمت راه خودم

فصل

نشر بلومزبری Bloomsbury
۲۸۴ صفحه، جلد زرکوب، ژوئن ۲۰۰۹

Kamila Shamsie

Burnt Shadows





اما من همیشه خودم را نویسنده‌ای می‌دیدم که داستان‌هایش را به زبان انگلیسی می‌نویسد. به همین دلیل فکر می‌کردم نوشته‌های غیرداستانی آن‌ها به هرزبانی که باشد، چون انگلیسی‌زبان نیست ربط زیادی با امید و آرمان شخصی من ندارد. مدت‌ها بعد به این موضوع پی بردم که بزرگ شدن در خانواده‌ای که زبان نوشتاری تا این اندازه در آن ارج و قرب دارد، تا چه حد مهم و ارزشمند است. حتی بعدها متوجه شدم که زنان نویسنده خانواده‌ام چه‌طور درگیر از بین بردن تصورات کلیشه‌ای و رهایی از نقش‌های سنتی‌ای شدند که از زنان انتظار می‌رفت. این خط سیر با مادرِ مادرِ بزرگم، «اینام حبیب‌الله» آغاز شد. او از جمله زنان هندی‌ای محسوب می‌شد که در نسل خود، از ذهنی وقاد و روحی پرشور درمورد اصلاحات برخوردار بودند، کسی که اعتقاد داشت نوشتن برای زنان دیگری که بسیاری از آن‌ها زندگی‌های بی‌نهایت محدودی دارند امری خطیر و اساسی است. او در سال ۱۹۲۴ با شوهر و دختر خردسالش از هندوستان به انگلیس و جاهای مختلف اروپا رفت و خیلی زود خاطراتش را به زبان اردو نوشت.

اغلب به من می‌گویند که باید ژن نوشتن در خانواده‌ام وجود داشته باشد و من درحالی‌که فکر می‌کنم بزرگ شدن در فضا و محیط نویسنده‌گی بسیار مهم است، می‌دانم که مطمئناً دست‌کم گرفتن ارزش دختر مونیزا شمس‌ی بودن نیز غیرممکن است. مادرم همیشه عاشق کتاب بوده، اما مدت زیادی فکر می‌کرد نداشتن تحصیلات دانشگاهی به این معناست که او توانایی و صلاحیت کافی برای نوشتن یا سخنرانی را ندارد. پدرم بود که ابتدا برای او ماشین تحریری خرید و او را تشویق به نوشتن مطلب برای روزنامه‌ها کرد - اوایل، اغلب مقاله‌های مادرم را ویرایش هم می‌کرد. مادرم نویسنده مطالب مهم بود، بعدها منتقد کتاب و در حال حاضر هم نویسنده داستان کوتاه است - و من با غرور تمام و بدون تبارگماری nepotism، (انتصاب خویشاوندان در پست و مقام‌های مهم - پارتی‌بازی) می‌توانم بگویم که منتقد پیشرو و کارشناس و خیره ادبیات انگلیسی‌زبان پاکستانی است.

وقتی به زنان خانواده‌ام فکر می‌کنم، سرانجام درمی‌یابم که در دوران کودکی «همه‌چیز - را - بدیهی - فرض کن» ام، چه‌چیزی از من پنهان نگه‌داشته می‌شد، وقتی باید انتخاب می‌کردم که به میراث شخصی‌ام بپردازم یا نه. زیرا درحالی‌که

حالا، زمانی‌که در کراچی هستم، پشت میزی جدا از اتاق کار مادرم، کنار پاسوی سرپوشیده می‌نویسم. می‌توانیم موقع کار از پشت کامپیوترهای مان همدیگر را ببینیم و گاهی فکر می‌کنم دیگر زنان نویسنده خانواده هم گوشه‌چشمی به ما دارند.

کامیلا لیسانس نویسنده‌گی خلاق را از کالج همیلتن، و فوق‌لیسانس‌اش را از دانشگاه ماساچوست دریافت کرده، همان‌جا بوده که تحت تأثیر آثار آقاشهید علی، شاعر کشمیری، قرار می‌گیرد. انتشار آثار وی از دوران دانشجویی در دانشگاه ماساچوست آغاز شده، اولین رمان او با عنوان *In the City by the sea* در سال ۱۹۹۸ توسط انتشارات گرانتا منتشر و نامزد دریافت جایزه جان بولین رایز انگلستان می‌شود و جایزه نخست وزیری برای ادبیات سال ۱۹۹۹ پاکستان را از آن خود می‌سازد.

کامیلا شمس‌ی منتقد، مترجم و مقاله‌نویس مطبوعات نیز هست - بیشتر برای گاردین - و داور جوایز ادبی متعددی هم بوده، از جمله جایزه ارنج برای نویسنده‌گی نوین و جایزه «کتاب اول» گاردین.

کامیلا دختر روزنامه‌نگار ادبی، مؤلف و ویراستار مشهور «مونیزا شمس‌ی»، خواهرزاده «عطیه حسین» و نوه «بیگم جهان‌آرا حبیب‌الله» نویسنده است. خواهرش «سمن شمس‌ی» هم در حال حاضر در دانشگاه کراچی تدریس می‌کند. کامیلا می‌گوید: «با آمیزه عجیبی از آگاهی و ناآگاهی درباره سیر ادبی موجود در خانواده‌ام بزرگ شدم. یقین داشتم خاله‌ام عطیه حسین نویسنده‌ای بود که در دهه ۱۹۶۰ دست‌کم دو کتاب منتشر کرد. به عنوان کسی‌که از کودکی تصمیم داشتم نویسنده بشوم و کسی‌که زبان اول و پیش‌فرض‌اش انگلیسی بود، به یاد می‌آورم که با برداشتن رمان‌های او از قفسه کتاب‌های مادرم با حیرت به ارتباطی فکر می‌کردم که باید مرا به آرزوی بزرگم می‌رساند - انتشار آثارم توسط ناشری در مرکز و قلب ادبیات انگلیسی.

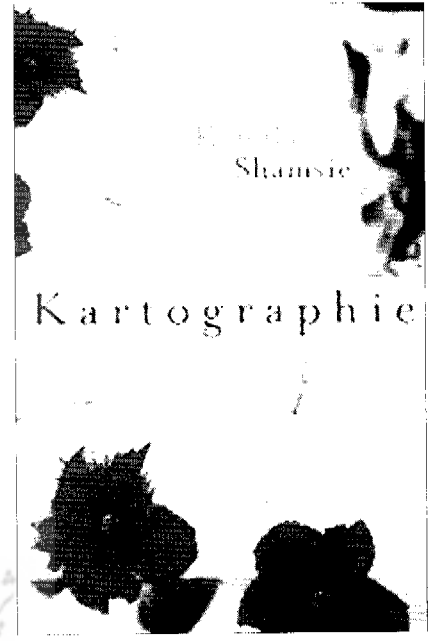
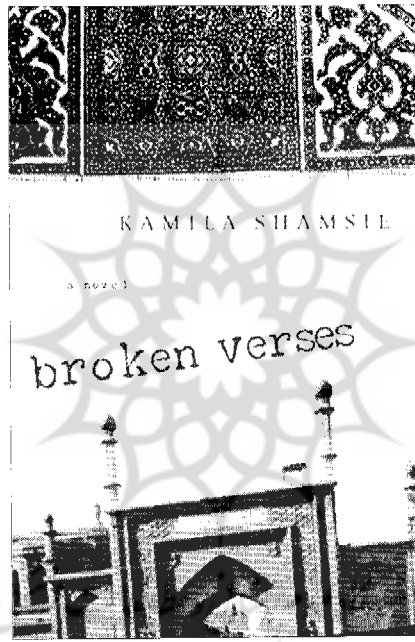
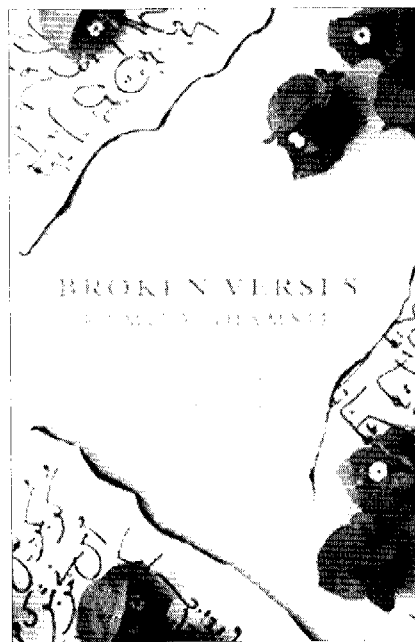
اغلب نویسندگان خانواده من از جده‌ها و اجداد پدری و مادری گرفته تا خاله و مادرم، عمدتاً مطالب سیاسی و اجتماعی نوشته و به‌طورکلی ادبیات غیرداستانی را محور آثار خود ساخته بودند و همه آن‌ها به زبان اردو می‌نوشتند یا می‌نویسند.

در دنیای خشن و بی‌رحم دولت نظامی زن‌ستیز دهه ۱۹۸۰ پاکستان - که آزادی زنان به شدت مورد تهدید بود - بزرگ می‌شدم، میراث خانوادگی‌ام به من توان تصور زندگی متمرکز بر نوشتن را می‌داد، یک زندگی بدون فشار یا توقع و چشمداشت.

رمان دوم کامیلا Salt and Saffron، در سال ۲۰۰۰ منتشر شده، پس از آن‌که به‌عنوان یکی از (۲۱ نویسنده قرن بیست‌ویکم ارنج) انتخاب می‌شود. رمان سوم او Kartography، در سال ۲۰۰۲ تحسین منتقدان جهان را برمی‌انگیزد و برایش نامزدی دریافت جایزه جان لولین رایبز در انگلیس را به همراه می‌آورد. هم

کامیلا در لندن و کراچی زندگی می‌کند.

کامیلا در لندن و کراچی زندگی می‌کند.



- Burnt verses (۲۰۰۵) انتشارات بلومز بری
 - Burnt Shadows (۲۰۰۹) انتشارات بلومز بری،
 نامزد دریافت جایزه ارنج برای داستان‌نویسی
 (۲۰۰۹) و نامزد دریافت جایزه نویسندگان مسلمان

رایز (۲۰۰۰) انگلیس
 - Salt and Saffron (۲۰۰۰) انتشارات بلومز بری
 - Kartography (۲۰۰۲) انتشارات بلومز بری، نامزد
 دریافت جایزه جان لولین رایز (۲۰۰۲) انگلیس

کتاب‌شناسی:
 - In the city by the sea (۱۹۹۸) انتشارات
 گرانتا، دریافت جایزه نخست وزیر پاکستان برای
 ادبیات (۱۹۹۹) و نامزد دریافت جایزه جان لولین

پرنده‌گانی بر شانه و پشت

که از مایه نفرت پاکستان، یعنی هندوستان، سربرآورده است. در سایه‌های سوخته، زندگی زنی ژاپنی به نام هیروکو را دنبال می‌کنیم، زمانی که او در معرض حوادثی قرار می‌گیرد که هر یک نه تنها تأثیر

باشکوه و ممتازی قرار گرفته است. در چند سال گذشته، تعدادی از نویسندگان، از جمله محسن حمید، محمد حنیف و دانیال معین‌الدین ادعای صدای جدید و متهورانه خود را به اثبات رسانده‌اند، حتی بیش از هم‌ردیفان خود در ادبیات داستانی‌ای

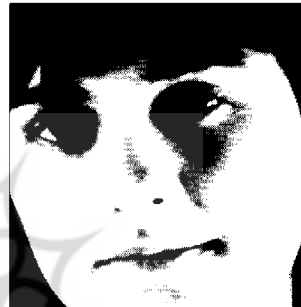
کتاب کامیلا شمس‌تازه‌ترین افزوده به جمع پربر ادبیات داستانی‌ای محسوب می‌شود که از دل یکی از کشورهای بسیار حساس و آسیب‌پذیر پدید آمده است. شمس‌تازه در جمع

نصل

شخصی جدی و ناگواری بر او می‌گذاردند، بلکه به‌سوی تغییرات اساسی و مهم که در جغرافیای سیاسی جهان رخ داده نشانه می‌روند. این داستان که در روز ۹ اوت سال ۱۹۴۵ در شهر ناگساک (تلفظ صحیح نام شهر ناگازاکی در ژاپن) آغاز می‌شود، روایتی حماسی از عشق و خیانت هیروکو ناناکا بیست و یک ساله، آموزگاری خشن و

آشنا شده و آموزش زبان اردو را آغاز می‌کند و با این آشنایی‌هاست که قدم به دنیایی جدید و کاملاً متفاوت می‌گذارد، با کشمکش‌هایی متفاوت. اما سایه‌های تاریخ - تاریخچه شخصی و سیاسی - باز هم بردنای به‌هم‌پیوسته شخصیت‌های داستان گسترده می‌شود. سایه‌های سوخته کامیلا شمسی داستانی خوش‌ساخت است که از مضامین و وقایع تاریخی

ایالات متحده می‌رسد و با تأثیر عمیق جنگ و ترور بر او، این کتاب تبدیل به داستانی نمادین می‌گردد. کامیلا خود درباره این کتاب می‌گوید: چندین سال پیش از نوشتن سایه‌های سوخته، به بمباران ناگساک (علاقه‌مند بودم. این مربوط به زمانی است که در ایالات متحده دانشجو بودم، یک‌بار شنیدم که یک نفر می‌گفت: «حتی اگر تو بحث‌هایی را که بمباران هیروشیما را موجه جلوه می‌دهند قبول



Burnt Shadows

Kamila Shamsie

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

برابر گشته و داستان‌سرایی خردمندانه شمسی به هر موقعیتی شخصیت انسانی بخشیده است. در پایان، خواننده به خوبی به این بینش می‌رسد که کامیلا شمسی استاد پرداخت ماهرانه داستانی است که در آن شخصیت‌ها و محیط به خلق یکدیگر کمک می‌کنند. زمان، موقعیت، هویت و انسانیت هرگز نمی‌توانند به عنوان ویژگی‌های منفرد این رمان از یکدیگر تفکیک شوند، اما در عوض، با هم اوج می‌گیرند تا سفری به‌یاد ماندنی خلق کنند. به کمک اطلاعات کامل شمسی از وقایع تاریخی، اجتماعی و سیاسی منطقه و جهان، با سفری که از ناگساک و بمب اتمی منجر شده در آن آغاز شده و به هندوستان، پاکستان، افغانستان و در ادامه به

بد اخلاق و گرفتار عشق مردی آلمانی به نام کنراد وایس است و قصد دارد با او ازدواج کند. زمانی که قدم به ایوان خانه‌اش می‌گذارد، در حالی که کیمونویی به تن دارد که طرح درناهایی بر آن نقش بسته که در حال فرود بر پشت او هستند، دنیای او به طرزی ناگهانی و برای همیشه تغییر می‌کند. در پیامد رخوت‌انگیز بمب اتمی که هرچه را او می‌شناسد نابود کرده و حتی مرد محبوبش ناپدید می‌شود همه آن‌چه باقی می‌ماند، سوختگی‌های پرنده‌شکلی است که بر پشت او نقش بسته‌اند، یادآوری فراموش - ناشدنی از دنیایی که از دست داده است. هیروکو دو سال بعد، در جست‌وجوی آغازهایی جدید، به دهلی سفر می‌کند. و در این شهر با سجاد اشرف

داشته باشی، چه‌طور می‌توانی دلیل موجهی برای بمباران ناگساک پیدا کنی؟» به دلیل خاصی، این موضوع در خاطر من باقی ماند - چه‌طور یک نفر می‌توانست شاهد ویرانی و تباهی هیروشیما بوده باشد و سه روز بعد تصمیم به تکرار آن بگیرد؟ سال‌ها بعد که هم پاکستان و هم هندوستان به کشورهای صاحب قدرت هسته‌ای تبدیل شدند، این پرسش با ضرورت بیشتری به ذهنم برگشت. ایده اصلی من نوشتن درباره شخصیتی پاکستانی بود که مادر بزرگش ژاپنی بوده و از بمباران اتمی ناگساک جان بدر برده بود. او وقتی «هیروشیما» «جان هریسی» را خواندم و به این خط رسیدم: «روی برخی از اجساد برهنه، سوختگی‌ها به شکل‌های

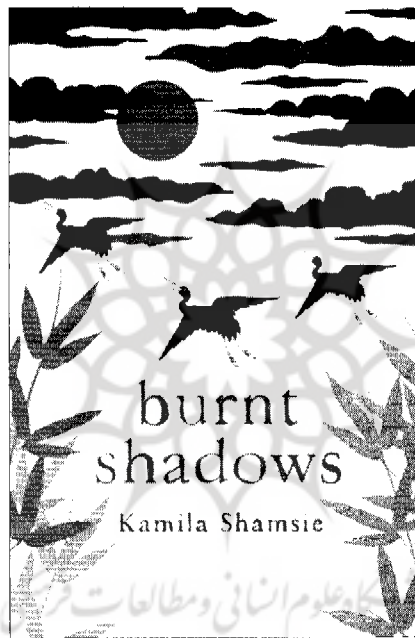
خاصی به جا مانده بود - ... روی پوست برخی از زنان (چون سفیدی، گرمای ناشی از بمب را دفع کرده و لباس‌های سیاه آن را جذب کرده و به پوست‌شان می‌رساند) شکل گل‌های روی کیمونوهای‌شان نقش بسته بود، بلافاصله تصویر زنی در مقابل چشم‌مانم ظاهر شد، زنی با سوختگی خالکوبی‌مانندی به شکل پرنندگان که روی پوست‌اش مانده بود، از نقش پرنندگان روی کیمونویی که هنگام انفجار بمب به تن داشته - و مطمئن بودم که خیلی زود، یک کتاب داستان، آن را تعریف خواهد کرد. داستان زنی که نمی‌توانست تنها در نقش مادر / مادربزرگی در پس‌زمینه داستان ظاهر شود.

کتاب هرسی این نکته را هم بیان می‌کرد که هنگام انفجار بمب، تعدادی آلمانی هم در ژاپن بودند و این بود که شخصیت کنراد شکل گرفت. فکر می‌کنم شخصیت آلمانی خارج از آلمان در طرح جنگ جهانی دوم به دلیل تاریخچه خانوادگی به ذهنم خطور کرد، چون مادربزرگم آلمانی بود، کسی که بایک هندی ازدواج کرد و در دهلی و مسوری زندگی کرد، درست در دوران جنگ و تا زمان جدایی هند و پاکستان، به همین دلیل فکر می‌کنم انتخاب انتقال داستان به هندوستان با خانواده‌های نیمه آلمانی، ثمره این شجره باشد. اما نکات خاص زندگی الیزابت، خواهر کنراد، که شخصیت آلمانی داستان محسوب می‌شود، ارتباطی با زندگی مادربزرگم ندارد.

باقی داستان نیز برگرفته از مسائل سیاسی حاکم بر منطقه و تأثیر فراوان آن‌ها بر زندگی مردم پاکستان و هند، خصوصاً بعد از جدایی و در ادامه حتی تا ایالات متحده و حادثه یازده سپتامبر ... است که زندگی‌های بسیاری را دگرگون کرده‌اند.

اما در سراسر داستان، نگاهی هم به سوآلی داشتم که از یازده سپتامبر (در سال‌هایی که در کراچی، لندن و نیویورک زندگی کردم) مرا راحت نمی‌گذاشت، این سؤال که چه طور مردمی که به‌طور کامل عقیده هربرخورد و تضاد گریزناپذیر و همیشگی تمدن‌ها را رد می‌کنند، به دنیایی که در آن همین عقیده

به‌عنوان یک حقیقت تلقی می‌شود واکنش نشان می‌دهند. بسیار بسیار ساده‌انگارانه به نظر می‌رسد که بگوییم روابط شخصی، خارج از حیطه تاریخ وجود دارند یا همیشه در عمل، قوی‌تر از شعاری سیاسی از کار درمی‌آیند و به همین دلیل، در نهایت فکر می‌کنم سایه‌های سوخته یک جست‌وجو یا بررسی است، درباره این مسئله که چه‌طور افراد یا خانواده‌ها از مسیر بین نیروهای تاریک و ناشناخته



تاریخ عبور می‌کنند و همچنین، چه‌طور گاهی اوقات آن نیروها، روشنایی را در کام خود فرو می‌برند.

اما باید دید دیگران درباره سایه‌های سوخته چه می‌گویند:

آنی‌تا دسای می‌گوید:

- سایه‌های سوخته در هدفش جسورانه، و در حوزه و میدانش حماسی است. این کتاب گستره‌ای شگفت‌آور از قصد و منظور، قوه تخیل و مهارت و هنر نویسنده است. ما فقط می‌توانیم حجم عظیم پیشرفت‌هایی را که او به آن‌ها دست یافته و به ما نیز برای دستیابی به آن‌ها کمک می‌کند تحسین کنیم، یعنی پیشرفت در درک و شناخت تنش‌های جدید جهانی.

اما ندیم اسلم:

- کامیلا شمس‌ی در این کتاب افقی جدید به قرنی که در آن زندگی می‌کنیم می‌گشاید - و هراس‌ها و تسکین خاطرهایش را به ما نشان می‌دهد. او نویسنده بی‌نظیریست که نشانه‌های آن را نیز در اختیار ما قرار می‌دهد - گوشه‌های تاریکی که چالش‌ها را در خود نهفته‌اند و همچنین گذرگاه‌هایی که به مخفی‌گاه «زیبایی» ختم می‌شوند.

تمیمه انام این چنین اظهار نظر می‌کند:

- سایه‌های سوخته، کتابی بسیار بسیار زیباست. کاملاً جذب کتاب شدم و حس می‌کنم حالا که (برخلاف میل‌ام) آن را کنار گذاشته‌ام، از سفر دوردنیا بازگشته‌ام، درحالی‌که در شش دهه گذشته با هیروکو و خانواده‌اش زندگی کرده‌ام. این کتاب با جسارت و قدرت درباره عصر و زمانه ما سخن می‌گوید؛ می‌دانم که مدت‌ها در ذهن من باقی خواهد ماند.

محسن حمید:

- این داستان بلندپروازانه‌ترین کتاب این نویسنده است. کامیلا شمس‌ی در سایه‌های سوخته، قوه تخیلش را به صورت فوق‌العاده‌ای به اطراف و اکناف گسترش می‌دهد، از دل زمان و با عبور از قاره‌ها.

رک سایمنسن در نقد «کمپانی کتاب الیوت بی» می‌گوید:

- کامیلا شمس‌ی از جمله بهترین نویسندگانیست که در هر دوره‌ای کار می‌کنند... این کتاب رمایی بی‌نظیر و جذاب است، رمایی که تا مدت‌های مدید در ذهن ما باقی می‌ماند.

کاساندرای بیتگلی، نویسنده Beatie, may and Mrs Ish با احساس تمام می‌گوید:

- کامیلا شمس‌ی خیلی محشره... امیدوارم همه جایزه‌ها رو ببره... امیدوارم خیلی‌ها کتاب‌شو بخونن.

اما کالیم مک‌کان با لحنی جدی می‌گوید:

- این کتاب عالی‌ست. همان چیزی‌ست که ادبیات داستانی می‌تواند و باید انجام دهد. قبلاً کتابی از شمس‌ی نخوانده بودم، اما حالا برمی‌گردم و همه آثارش را مطالعه می‌کنم. زمانی‌که این کتاب را می‌خواندم، به یاد لورکا افتادم و احساس کردم کامیلا

وقایع را به طرز زیبایی دنبال کرده و با ظرافت نوشته است؛ گذشته با غلیان احساسات و رنج زنده می‌شود... این داستان مملو از مهر و عطوفت است. اما آن‌چه اغلب منتقدان، خوانندگان و نویسندگان به اتفاق معتقدند این است که کامیلا شمس‌نثر زیبا، روان و خاصی دارد که خواندن آثارش را بسیار لذت‌بخش می‌سازد.

شارلوت مور در تلگراف:

- سایه‌های سوخته در زمان ما زمانی تاریخی محسوب می‌شود. کامیلا شمس به ارتباط بینابین نژادها، دهه‌ها و قاره‌ها دست یافته است. این کتاب را با ستایش قدرت تخیل تاریخی کامیلا خواندم.

بوک دیسکریپشن هم، چنین می‌گوید:

- نفس، قلب و ادراک این کتاب عالی‌ست... تمام

شمسی ضرباهنگ زخم و رنج را یافته است... این کتاب فوق‌العاده و بی‌نظیر است و بی‌تردید از جمله بهترین‌های سال خواهد بود.

بخشی از نظر کریستینا کانتینگ را در تایمز می‌خوانیم:

- این نویسنده شایسته تحسین است، به‌خاطر درگیر شدن با تروریسم و دلایل وجودی آن.



فصل اول رمان سایه‌های سوخته

بینیم کامیلا شمسی «فصل اول» اثر بزرگ ادبی اش را چه‌گونه آغاز کرده است:

سرآغاز

وقتی در سلول است غل و زنجیرش را باز می‌کنند و دستور می‌دهند لباس‌هایش را در بیاورد. پالتوی خاکستری را با چالاک‌ی درمی‌آورد و بعد - همان‌طور که آن‌ها دست به‌سینه تماشایش می‌کنند - حرکاتش کند می‌شود، ترس باعث شده چابکی انگشتانش موقع باز کردن قلاب کمربند و دکمه‌های پیراهنش به ناشیگری تبدیل شود.

منتظر می‌شوند تا کاملاً برهنه شود، بعد لباس‌هایش را جمع می‌کنند و بیرون می‌روند. وقتی دوباره لباس می‌پوشد، مشکوک می‌شود، او لباس یکسره نارنجی‌رنگ به تن خواهد کرد.

برق سرد نیمکت فولادی باعث جمع شدن بدنش می‌شود. تا آن‌جا که امکان دارد سرپا خواهد ایستاد.

با خودش فکر می‌کند، چه‌طور این وضع پیش آمد.

دنیای همچنان ناآگاه

ناگساک، ۹ اوت سال ۱۹۴۵

بعدها، کسی که زنده می‌ماند آن روز را به شکل روری ابری و گرفته به خاطر خواهد آورد، اما در صبح خود روز ۹ اوت هردو مرد برلینی، کنراد وایس و معلم مدرسه، هیروکو تاناکا، از خانه‌هایشان بیرون می‌آیند و متوجه آبی تمام‌عیار آسمان می‌شوند که دود سفید دودکش کارخانه‌های مهمات‌سازی، در آن می‌شکند.

کنراد از خانه‌اش در مینامیاما نمی‌تواند خود دودکش‌ها را ببیند، اما حالا ماه‌هاست که اغلب اوقات افکارش در کارخانه‌ای سرگردان است که هیروکو تاناکا روزهایش را در آن با ریزسنگ به اندازه‌گیری غلظت فولاد می‌گذراند، تصویر کلاس‌های درس به افکار هیروکو هجوم می‌برد، با همان حالتی که خاطرات پرواز ممکن است به فکر پرندگان پروبال شکسته هجوم ببرد. با این حال، آن روز صبح، همان‌طور که کنراد درهای کشویی‌ای را باز می‌کند، که دیوارهای جلو و پشت خانه چوبی کوچک سرایدار را تشکیل می‌دهد و به مسیر دود نگاه می‌کند، برای تصور صحنه پخش شدن ملال‌انگیز آن روی کف کارخانه نیاز به تلاش ندارد. هیروکو یک روز تعطیلی دارد، سرپرست‌اش این را اعلام می‌کند، هرچند همه در کارخانه می‌دانند که دیگر فولادی نمانده تا اندازه‌گیری کند. اما هنوز تعداد بسیار زیادی از مردم ناگساک می‌مانند همچنان فکر می‌کنند ژاپن در جنگ پیروز خواهد شد. کنراد در عالم خیال می‌بیند که سربازگیرها شبانه اعزام شده‌اند تا ابرها را به دام انداخته و صبح در دودکش کارخانه‌ها رها کنند تا توهم فعالیت ایجاد کنند.

کنراد قدم به ایوان پشتی خانه می‌گذارد. برگ‌های سبز و قهوه‌ای روی چمن این ملک بزرگ پراکنده شده‌اند، انگار این منطقه میدان نبرد است که سربازان ارتش متخاصم در آن دراز کشیده و با مرگ، از هیچ‌چیز به جز همسایگی محافظت نکرده‌اند. به دامنه مشرف به «خانه ارباب آزالیا» نگاه می‌کند؛ در عرض چند هفته

از زمان رفتن خانواده کاگاو که کارهای خانه به عهده آن‌ها گذاشته شده، همه‌چیز انگار کم‌کم روبه‌ویرانی می‌رود.

یکی از پشت پنجره‌های نیمه‌باز است؛ وقتی باد بلند می‌شود، آن را محکم به هره پنجره می‌کوبد. می‌داند که باید مراقبت خانه باشد، اما بلند شدن هرصدایی از خانه به او آرامش می‌دهد.

«خانه اربابی آزالیا». در سال ۱۹۳۸ که برای اولین بار از درهای کشویی به اتاق بزرگ کف مرمری و شومینه‌دار وارد شد، به‌جای آمیزه دیوانه‌وار سبک‌های معماری ژاپنی و اروپایی، عکس‌های روی دیوار توجه‌اش را جلب کرد: همگی از یک میهمانی در خانه اربابی آزالیا گرفته شده بود، اروپایی و ژاپنی به طرز بی‌پیرایه و ساده‌ای درهم‌آمیخته بود. وعده و وعید عکس‌ها را باور کرده و به‌طور غریبی از شوهر انگلیسی خواهرش، جیمز برتن، سیاست‌گزار بود که چند هفته پیش از آن به او گفته بود که دیگر حق ندارد به خانه برتن در دهلی برود، اما با این کلمات: «در ناگساک ملکی هست که متعلق به عموی مجرد و عجیب و غریب من بوده که چند ماه پیش در آن‌جا مرده. سرایدار ژاپنی او به من تلگرافی زد و می‌خواست بداند با آن ملک چه‌کار می‌خواهم بکنم. چرا یک مدت به آن‌جا نمی‌روی؟ اصلاً تا هروقت که دوست داری.» کنراد درباره ناگساک هیچ‌چیزی نمی‌دانست - به‌جز آن‌که با کمال افتخار، آن‌جا اروپا نبود و محل زندگی جیمز والیز هم نبود - و وقتی با کشتی به بندرگاه این شهر پراز خانه‌های پشت‌بام - قرمزی رسید که مثل آمفی‌تئاتر طراحی شده بود، حس کرد وارد دنیای سحر و جادو شده. هفت سال بعد، هنوز بیشتر این سحر و جادو باقی مانده - زیبایی شیشه‌مانند گل‌های یخ‌زده در زمستان، دریا دریا آزالیا کیود در تابستان، وقار و زیبایی دلپذیر ساختمان‌های اروپایی - ژاپنی روبه دریا - اما جنگ هرمنظره‌ای را خدشه‌دار می‌کند. شاید آن منظره را به کل نابود کند. به کسانی که روی تپه‌ها قدم می‌زنند هشدار داده می‌شود که به پائین و به طرف کارگاه کشتی‌سازی که ناو موساشی با پنهان‌کاری تمام در آن ساخته می‌شود نگاه نکنند، آن‌جا پرده‌های کلفتی زده‌اند تا محل کارگاه از دید رهگذران پوشیده بماند.

هیروکو تاناکا به این ترکیب فکر می‌کند، تمام عیار؛ او در این لحظه روی ایوان خانه‌اش در یورااکامی ایستاده و شیب‌های پلکانی را ورنانداز می‌کند، صبح ساکت و آرام با سر و صدای سیرسیرک‌ها زنده است. اگر یک صفت وجود داشته باشد که بتواند بهترین توصیف را از تغییری که جنگ در ناگساک ایجاد کرده باشد، به نظر هیروکو، آن صفت تمام عیار، می‌تواند باشد. همه‌چیز جمع و جور با بدقواره شده، در کارآمدترین شکل خودش. چند روز پیش از کنار قطعه‌های سبزی‌کاری روی سرایشی‌ها می‌گذشت که متوجه شد خود خاک هم با حالت مات و مبهوتی چین و چروک خورده؛ چرا سیب‌زمینی‌ها در جایی هستند که زمانی آزالیاها بودند؟ چه‌چیزی باعث ادامه این عشق روبه‌افول بود؟ چه‌طور برای زمین توضیح دهد که قطعه سبزی‌کاری کارآمدتر از باغ گل بود، درست مثل کارخانه‌ها که کارآمدتر از مدرسه‌ها بودند...